

## اوضاع سرحدنشینان و شیعیان خراسانی در مناسبات سیاسی

### منغیتیان و قاجارها (۱۱۹۹-۱۳۴۲ق)

سیده فهیمه ابراهیمی\*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه علامه طباطبائی

(از ص ۱ تا ۱۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۹/۲۱؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۲/۱۵

علمی-پژوهشی

#### چکیده

مناسبات ایران و ماوراءالنهر از عهد صفوی-شیبانی در روندی چالشی، به ایجاد سنتی در مناطق مرزی خراسان منجر شد که تا عهد منغیت همواره در قالب جنگ، صلح، استقرار نیرو، تعدیات ترک‌تازانه و به‌اسارت‌بردن سرحدنشینان ادامه داشت. در پی یافتن علل، مجموعه‌ای از توسعه‌طلبی‌ها، منافع اقتصادی، سنت‌های اجتماعی و بی‌کفایتی‌های سیاسی را با پوششی به نام اختلافات مذهبی می‌یابیم که در عهد شیبانی و پس از آن اشترخانی، تفاوت‌ها و فرازوفرودهایی داشته است. آنچه در این نوشتار با عنوان «اوضاع سرحدنشینان و شیعیان خراسانی در مناسبات سیاسی منغیتیان و قاجارها» مطالعه می‌شود، بر دوران پس از نادر و استقرار حکومت منغیتیان در ماوراءالنهر تمرکز دارد. پرسش اصلی پژوهش این است که در ادامه روند تاریخی مواجهه ایرانیان و ازبکان که موجب تنش در خراسان شده بود، اوضاع خراسانیان در عهد منغیتیان/قاجارها چگونه و تابع چه مؤلفه‌هایی بود؟ پاسخ اولیه و مدعی ما این است که در مناسبات ازبکان با شیعیان خراسانی سرحدنشین و مهاجر، روندی از لشکرکشی‌ها تا تعامل سیاسی با حکومت قاجار شکل گرفته که تابع اوضاع سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر، سیاست‌ورزی دولت ایران، تحولات روز دنیای اسلام (جنبش اتحاد اسلام و مواجهه با استعمار) و شرایط اجتماعی خراسانیان مهاجر در ماوراءالنهر بوده است.

واژه‌های کلیدی: منغیت، قاجار، ماوراءالنهر، شیعیان، خراسان.

۱. مقدمه

پس از تجزیه قلمرو تیموریان و مشخص شدن مرزهای دو قدرت نوظهور صفوی-شیبانی، خراسان در ناحیه سرحدی شمال شرقی ایران قرار گرفت. نورسیدگان ماوراءالنهر، سرزمین ایران را نیز با ادعای میراث‌بری از چنگیز، از آن خود می‌دانستند و صفویان نیز خواهان بازگرداندن مرزهای باستانی ایران بودند؛ بنابراین، در جغرافیای جدیدی که شکل گرفته بود، ناگزیر خراسان، یعنی محل تلاقی سرزمینی و نقطه مرزی، صحنه ناآرامی‌های پیوسته شد. جدای از توسعه‌طلبی‌های متعارف تاریخ، پوششی از حساسیت‌های عقیدتی همساز با شرایط زمان، دستاویزی مشروعیت‌بخش برای این جدال فراهم کرد. در عهد اشترخانی (۱۰۰۷-۱۶۷ق) گرچه به دلیل شرایط خاص سیاسی دو قدرت، امکان توسعه‌طلبی، کمتر فراهم بود و حساسیت‌های عقیدتی نیز بسیار کم‌رنگ‌تر شده بود، اما خصومت نسبت به مرزنشینان خراسانی در قالب تعدیات مرزی تداوم یافت. مؤلفه‌های تأثیرگذار در رفتار سیاسی ماوراءالنهریان این دوره را این‌گونه می‌توان تحلیل کرد که فعال‌شدن قبایل ماوراءالنهری و حمایت گاه‌وبیگاه خوانین موجب ایجاد سنت و رسمی اجتماعی شده بود که در تداوم آن بیش از مسائل عقیدتی، منافع اقتصادی مؤثر بود؛ زیرا در هریک از این حملات، علاوه بر غارت شهرهای آباد و ثروتمند خراسان و نهب اموال شیعیان، خود آنان نیز به‌عنوان برده در بازارهای خیوه و بخارا به‌فروش می‌رسیدند. حمله نادر و اقتدار سیاسی او در کنار وثیقه نجف که نوعی پذیرش برتری ایران از جانب علمای ترکستان و حکومت اشترخانی بود، دوره‌ای از آرامش را برای مرزنشینان به همراه داشت که گویا تداوم آن باتوجه‌به گزاره‌های تاریخی موجود میسر نشد. در این نوشتار به این پرسش، پاسخ می‌دهیم که در ادامه روند تاریخی مواجهه ایرانیان و ازبکان که موجب تنش در خراسان شده بود، اوضاع سرحدنشینان خراسانی در عهد منغیتیان/قاجار چگونه و تابع چه مؤلفه‌هایی بود؟ پاسخ اولیه و مدعای ما این است که در مناسبات ازبکان با شیعیان خراسانی سرحدنشین و مهاجر، روندی از لشکرکشی‌ها تا تعامل سیاسی با حکومت قاجار شکل گرفته که تابع اوضاع سیاسی و اجتماعی ماوراءالنهر، سیاست‌ورزی دولت ایران، تحولات روز دنیای اسلام (جنش اتحاد اسلام و مواجهه با استعمار) و شرایط اجتماعی خراسانیان مهاجر در ماوراءالنهر بوده است.

آنچه از زاویه مسئله مذکور تاکنون در پژوهش‌های تاریخی مورد توجه قرار گرفته، دو مقاله است که یکی درباره طبقه ایرانیان مهاجر<sup>۱</sup> و دیگری ماجرای فتنه شیعه و سنی در عهد امیر عبدالاحد<sup>۲</sup> بود. مقاله نخست بدون توجه به بررسی روند سیاست‌ورزی حکومت‌ها،

بیشتر به سرنوشت آنها در ماوراءالنهر می‌پردازد. در مقاله دوم نیز به ابعاد مختلف این فتنه اشاره می‌شود و ریشه‌های آن را می‌یابد. آنچه از منابع دست اول ایران و فرارود حاصل می‌شود، علاوه بر تحقیق درباره مناسبات با شیعیان ایرانی، بر این مسئله و دغدغه صحنه می‌گذارد که وضعیت ایالت خراسان همواره برای دولت ایران اهمیت داشته است، اما تاکتیک‌های اتخاذ شده برای ایجاد آرامش در این سرزمین، تابع شرایط سیاسی داخلی و منطقه‌ای بوده که تاکنون مورد توجه قرار نگرفته است.

## ۲. ظهور منغیتیان و تجدید لشکرکشی‌ها به مرزهای خراسان

پس از مرگ نادر (۱۶۱۱ق) سپاه‌یانی که او از ازبکان در لشکر ایران داشت، تحت فرماندهی رحیم‌خان اتالیق به دیار خود شتافتند (هدایت، ۱۳۳۹: ۴۲/۹) و هم‌زمان نظاره‌گر تأسیس سلسله‌ای جدید شدند. در همین زمان، ترکمن‌های خوارزم ویرانگری‌های خود را در قلمرو بین جیحون و خراسان با شدت از سر گرفتند، اما چون اجتماع و اتفاق نداشتند، به‌عنوان دشمنان حکومت ایران درخور اعتنا نبودند (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۰۷). ناآرامی‌های درون ماوراءالنهر با جلوس شاه‌مراد (۱۱۹۹-۱۲۱۴ق)، مؤسس واقعی سلسله منغیت (۱۱۹۹-۱۳۴۲ق) آرام گرفت و از همین زمان بود که حملات گسترده به مرزهای شمال شرقی ایران به سرعت از سر گرفته شد. لشکرکشی گسترده شاه‌مراد به مرو که در آن زمان در اداره بیرامعلی‌خان قاجار بود، با وجود مقاومت متهورانه، به شکست و کوچاندن اجباری جمعیت آن به بخارا منجر شد (زمانی، ۱۳۷۳: ۵). مرویان شیعه در بخارا ناگزیر بودند بین تغییر مذهب و پذیرش جزیه، یک راه را برگزینند که چون این اقدام برای آنان بسیار گران آمد، در ظاهر مذهب سنت اختیار کردند. حمله به مرو و کوچاندن اسیران مروی به بخارا سال بعد نیز تجدید شد (بخارایی، ۱۳۷۷: ۶۸). چند سال پس از نخستین یورش شاه‌مراد به مرو، بخشی از تراکمه تکه که ابزار دست خوانین منطقه بودند، در ادامه تاراج‌های خود در خراسان و استرآباد، به میهنه و ابیورد یورش بردند و پس از استیلا بر این شهرها، به کاروان‌ها و آبادی‌های خراسان تاختند؛ به همین دلیل، بیرامعلی‌خان قاجار قوای مرو را به سوی آنان روانه کرده بود (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵: ۴۷۵).

مقصد بعدی شاه‌مراد، مشهد بود. او در ادامه حملات خود همه مناطق را که در حوزه حمایت آن شهر مقدس محسوب نمی‌شد، به کلی خراب و سکنه آن اراضی را اسیر کرد و به بخارا فرستاد.<sup>۳</sup> پیش از بازگشت نیز به شاهرخ‌میرزا و سایر امرای خراسان نامه نوشت که سال دیگر باز به خراسان می‌آید و با تهدید از آنها خواست تا مذهب سنت

اختیار کنند (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۱۵-۶۱۶). تمسک بر حساسیت‌های عقیدتی از جانب شاه‌مراد موجب شد تا علمای بخارا نیز عموماً جهت‌گیری همدلانه با او داشته باشند. روایتی که از حکم صادره دربارهٔ ایرانیان در بند آمده است، اذعان دارد که نظر امیر این بود که آنان یا باید جزیه پردازند و یا در معرض بیع قرار گیرند. همهٔ علمای بخارایی به غیر از قاضی‌القضات این حکم را تأیید کردند. گویا ایشان به دلیل رعایت سواد اسلام، حکم عدم تکفیر اهل قبله را ترجیح داد و پادشاه را از این رأی بازداشت. این در حالی بود که اغلب علما به دلیل این لشکرکشی امیر را مفتخر به لقب «غازی» نمودند (سامی، ۱۹۶۲: ۲۰). پس از این رأی، امیر که خود گاهی تبرکاً بر مسند قضا می‌نشست، از حکم نخست منصرف شد و دستور داد تا برای تنقیص شیعیان، مرکب و لباس آنها از دیگران متفاوت باشد (بخارایی، ۱۳۷۷: ۶۳).

#### علت‌شناسی رفتار شاه‌مراد

شاید در نگاه نخست، از سرگیری لشکرکشی‌های رسمی شاه‌مراد در واقع تداوم همان قبض و بسط‌های چند قرنی در روابط میان دو قدرت (با تأکید بر مسائل فرقه‌ای) به نظر برسد، اما تحولات و تنش‌های داخلی، به‌ویژه در بخارا، این سبک علت‌انگاری را کمی با تردید مواجه می‌سازد.

روزهای انتقال قدرت و سال‌های نخستین حکومت منغیت پر از آشوب و التهاب بود. شکل‌گیری بحران اجتماعی و کشته‌شدن بیش از هزار نفر در این میان، نتیجهٔ همین آشفتگی بود. شاه‌مراد در واقع نخستین امیر مقتدر منغیت بود که با زیرکی، اوضاع جامعه را رصد می‌کرد. او که جامعهٔ درویشان به تن داشت، در ابتدا از پذیرفتن میراث پدر امتناع کرد و هنگامی که با نقاب زهد بر تخت نشست (ملکم، ۱۳۸۳: ۴۵۵)، با عطف توجه به ضرورت اتخاذ سیاست‌های نوینی برای مشروعیت حکومت، جلب قلوب عامه و کاهش التهابات اجتماعی، روش جدیدی برگزید. مشی او در روزهای پیش از حکومت حکایت از آن دارد که نگاهی آسیب‌شناسانه به جامعهٔ خود داشته و در تحلیل خود عنصر «دین» و پس از آن «اقتصاد» را شاه‌کلید حل بحران می‌دانسته است؛ لذا در گام نخست، او که با رویکردی شریعت‌پرورانه خود را مروج مذهب حقه می‌شمرد، علما و شیوخ صوفیه را با دو اقدام اساسی به خود نزدیک ساخت (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۱۰ و غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۴): ابتدا با ایجاد پیوندهای سببی با سادات، در جبران فقدان نسب چنگیزی که عامل مشروعیت‌بخش برای قدرت در ماوراءالنهر بود، کوشید و سپس با بازگرداندن

املاک وقف به علما که امیران پیشین مصادره کرده بودند، در تثبیت حاکمیت خود، از نفوذ آنها در بین عامه مردم ماهرانه استفاده کرد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۵). علاوه بر این، شیوخ جویباری را که شاخه قدرتمند نقشبندیه در این دوران بودند، صاحب نیمی از املاک خاصه و معاف از مالیات کرد.<sup>۴</sup> او قوشبیگی<sup>۵</sup> و قاضی کلان<sup>۶</sup> را به جرم تهدید صنف خواجهگان در حضور عموم به قتل رسانید (همان)؛ زیرا این گروه نفوذ معنوی بسیار قدرتمندی بر توده‌ها داشتند و جلب حمایت آنها رابطه مستقیم با تألیف قلوب مردم داشت. مشی او سبب شد تا در مدت اندکی جمیع بلاد مابین جیحون و سیحون را تسخیر کند و اغلب قبایل از یک تسلیم او شوند (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۱۵).

سیاست دوم، توجه به وضعیت اقتصادی بود. ماوراءالنهر پس از سرازیر شدن شاخه‌های طوایف متعدد ترک و مغول، به دلیل نابودی زراعت و به‌ویژه از میان رفتن تجارت دیرینه آن در مسیر جاده ابریشم، ضربه اقتصادی شدیدی خورده بود، خوانین و قدرت‌های محلی و خیل بیچارگانی که در هر شهر و دیار پراکنده بودند و گاهی با غارت بر گرسنگی غلبه می‌کردند، هر صبح و شام در کمین رهگذران و آبادی‌ها بودند تا در فرصت مناسب آنها را چپاول کنند. غارت در این سرزمین، گاهی ابزار حیات بود و گرفتن اسیر، منبع درآمدی برای ذخیره مال در روزگاری که غارت میسر نمی‌شد (زرگری‌نژاد، ۱۳۹۵: ۴۷۵). در چنین شرایطی امیر برای آرام کردن اوضاع سوگند خورد که اهالی بخارا را از جبر و ظلم و خراج و مالیات‌های متعدد آزاد کند، او تنها خراج‌های شرعی مانند زکات و خراج را باقی گذاشت و باقی باج‌ها و جریمه‌ها و مالیات‌ها را بر هم زد. در عوض این نقصان در خزانه، جزیه را افزایش داد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۵).

توجه به سرحدات شمال شرقی ایران در پاسخ به هر دو سیاست فوق بود. از جنبه رویکرد دینی توجه به مرو به این بهانه بود که این شهر مدفن علمای بزرگ اهل سنت است، اما از عهد صفویه تحت قلمرو شیعیان قرار گرفته بود و اکنون بازماندگان ایل قاجار در آنجا حکومت داشتند (هدایت، ۱۳۵۶: ۴۰۱-۴۰۲)؛ لذا او که با شیعیان اظهار دشمنی می‌کرد، با شعار «جهاد مقدس بر ضد شیعیان» رهایی مرو و مضافات آن از دست ایرانیان را هدف قرارداد و برای نیل به مقصود، هر ساله به قلمرو ایران لشکر می‌کشید و بسیاری از مردم را می‌کشت و اموال آنان را غارت و خمس آن را به خزانه اضافه می‌کرد (بخارایی، ۱۳۷۷: ۱۱۳-۱۱۴). این اقدام می‌توانست مطلوب نظر بسیاری از علمای متعصب باشد. برای همراهی هرچه بیشتر علما، امیر علاوه بر تأکید بر رعایت فرائض، در هر

فوجی از سپاه، چند نفر ملا با خود همراه می‌کرد تا در صورت لزوم به جهت احترامی که داشتند، به سفارت نزد امرای اطراف مأمور شوند؛ چنان که ممش‌خان چنارانی در لشکرکشی شاهمراد به خراسان با /ایشان نقیب<sup>۲</sup> که از اعظم امرای ازبک و از خواص شاهمراد بود، مکاتبه داشت. /ایشان نقیب/لاشراف، پسر /ایشان مخدوم بود که دختر /امیر /دانیال در خانه او بود و نزد امیر اعتبار بسیار داشت (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۱۷).

به لحاظ اقتصادی نیز وضع جزیه بر شیعیان می‌توانست نقصان پیش‌آمده در خزانه را جبران کند (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۵) و چنانچه تن به پرداخت جزیه نمی‌دادند، افراد کارآمد آنها اسیر و به بخارا برده می‌شدند (همان: ۹۰۷).<sup>۸</sup> علاوه بر این، امیر، هر شهری را که نمی‌توانست تصرف کند، مبلغی وجه نقد طلب می‌کرد، و از آنجا که همیشه وقتی جنگ شروع می‌شد، خرمن‌ها در صحرا بودند و پرداخت نکردن وجه موجب خرابی زراعت می‌شد، مردم ناگزیر به پرداخت بودند (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۱۶)؛ البته امیر بخارا در این حملات بی‌رقیب نیز نبود؛ زیرا خان خیوه و قبایلی که تحت فرمان او و یا مستقل بودند نیز در مرزهای شمال شرقی ایران به شدت فعال بودند. نیروی انسانی که در این یورش‌ها به دست می‌آمد، از چند جهت ارزشمند بود؛ کستنتکو (Kstntkv-Kostentko) آن‌گاه که از تجارت مملکت خیوه سخن می‌گوید، چنین می‌آورد که خود اهالی ایران نیز نوعی جنس تجارتی هستند؛ زیرا «در خیوه عملی کارکن کم است و از جهت سختی عمل آوردن اراضی به جهت زراعت، احتیاج بسیاری به این نیرو است» (۱۳۸۳: ۲۶۶)، اما در پاسخ به این پرسش که چرا خود تن به این کار نمی‌دهند، باید گفت که آنها بر این عقیده‌اند که تنها شغل شایسته مردان، جنگ و شکار است و سایر مشاغل را کسر شأن و اسباب تخفیف خود می‌دانند. اگر هم جسته و گریخته زراعت کنند، از روی ناچاری است (همان: ۱۰۶).<sup>۹</sup> علاوه بر کشاورزی در عمران شهری نیز از اسیران ایرانی استفاده می‌شد. درباره شاهمراد آمده که با استفاده از نیروی اسرای که به بخارا و سمرقند کوچ داده شده بودند، خرابی‌هایی را که از جنگ‌های سابق برجای مانده بود تعمیر کرد. با استفاده از نیروی اسرا در سمرقند ۲۴ مسجد و ابنیه گوناگون ساخته شد (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۰۵). در کنار خدماتی که اسرا به عنوان نیروی کار ارائه می‌دادند، امکان خرید و فروششان در بازار نیز بود. اگر اقوامی داشتند که در پی آنها می‌آمدند، برای آزادیشان فدییه پرداخت می‌کردند و چه بسا در راه بازگشت بار دیگر اسیر قبایل می‌شدند (وامبری، ۱۳۸۷: ۳۰۸-۳۰۹). قیمت‌ها در بازار برده‌فروشی خیوه بسته به پیشامدهای سیاسی و موقعیت ترکمن‌ها بود و

برحسب اینکه در کشورهای مجاور کموبیش در یورش‌های خود چه توفیقاتی داشتند، تغییر می‌کرد. (همان: ۲۶۰). وامبری که حوادث را در نیمه دوم حکومت منغیت شاهد است، می‌گوید: «در حال حاضر ترکمن‌های تکه... حداقل پانزده هزار سوار راهزن با تجهیزات کامل و مسلح دارند که شبانه‌روز در تمام دوره زندگی کاری جز ترتیب نقشه برای ربودن و غافلگیر کردن اشخاص ... ندارند و از ارقامی که ذکر شده، می‌توان پی برد که این غارتگران حریص چه خانه‌هایی را ویران و چه دهاتی را با خاک یکسان کرده و چه خانواده‌هایی را از بین برده‌اند» (همان: ۳۱۰). او با تأکید بر شدت یافتن آزارهای ازبکان در عهد منغیت ادعان می‌دارد که شمار ازبکان و ترکمانان در هر یورش از بیست هزار کمتر نبود و بازار برده‌فروشی از اسیران شیعه پر می‌شد؛ به گونه‌ای که کسی پیدا نمی‌شد یک مرد شیعه تندرست و توانا را به چند تنگه (واحد پول امارت در این زمان) بخرد. درباره مرو هم می‌گوید: در این سرزمین که روزی فرهنگ و هنر ایرانی می‌درخشید، در این زمان (۱۲۰۵ق) جز ناله اسیران ایرانی و صدای زنجیر دست‌وپای آنان آوایی شنیده نمی‌شد (همان).

### ۳. دور نخست واکنش حکومت قاجار به تجاوزات منغیت‌ها

گرچه سال‌های نخستین حکومت منغیت‌ها مقارن با ناآرامی‌های داخلی در ایران برای تأسیس سلسله‌ای جدید بود، اما آقامحمدخان قاجار به محض استقرار، در واکنش به اقدام شاهمراد نامه‌ای برای او فرستاد و خواستار بیرون رفتن ازبکان از سرزمین‌های اشغالی شد. واکنش شاهمراد در برابر این درخواست متفاوت گزارش شده است؛ منابع ایرانی می‌گویند که او به هراس افتاد و مرو را تخلیه کرد و در فکر بازپس دادن اسرا و غنائم و ارسال هدایا بود، اما منابع ماوراءالنهری بر بی‌توجهی و حتی توهین شاهمراد تأکید دارند (بخارایی، ۱۳۷۷: ۸۸-۸۹). در همین اوقات آقامحمدخان سفیری نزد زمانشاه پادشاه کابل فرستاد و آمدن خود را به خراسان خبر داد و از او خواست تا با موافقت یکدیگر به تسخیر بخارا بپردازند، حتی آقامحمدخان از او خواست بلخ را به ایران واگذارند تا لشکر ایرانی به سهولت بتواند با ازبکان مقابله کند و زمانشاه نیز پذیرفت (ملکم، ۱۳۸۳: ۶۴۱)، اما اخبار سرزمین‌های شمال غربی ایران و حرکت لشکریان روس به سمت گرجستان و آذربایجان مجال نداد تا او به مقصود برسد (زمانی، ۱۳۷۳: ۷).

گزارش برجای مانده از عهد امیرحیدر (حک: ۱۲۱۶-۱۲۴۲ق) مبنی بر ارسال سفیر به دربار عثمانی برای استفتاء درباره اسیر گرفتن شیعیان و بیع و شرای آنان (سپهر، ۱۲۷۳: ۱۵۱/۱) حکایت از تداوم وضعیت سرحدنشینان دارد. دولت ایران با استقرار کوتاه‌مدت

عباس میرزا نایب‌السلطنه در خراسان امنیت قابل‌قبولی برقرار کرد. او طایفه سالور را که در سرخس سکنا داشتند، در سال ۱۲۴۸ق کوچاند (زمانی، ۱۳۷۴: ۷۳) علاوه‌براین، توانست طی یک سال قلعه‌های امیرآباد، قوچان، ترشیز، تربت، سرخس و چند جای دیگر را تصرف کند و ترکمانان را متواری و بیش از سه‌هزار نفر از امرای ایرانی را از بند آنان رها سازد که در نتیجه این اقدامات، مدتی امنیت و آرامش به منطقه بازگشت (تکمیل همایون، ۱۳۸۳: ۷۷)، اما پس از مرگ او، ترکمانان مرو و حوالی سرخس، بارها بر حوالی مشهد تاختند و باعث خوف و هراس مردم این شهر شدند (فریزر، ۱۳۶۴: ۳۱۱). از این زمان به‌تدریج سیر متفاوتی در رویکرد سیاسی حاکمان و تعدیل در مواضع افراطی آنان مشاهده می‌شود. علت این امر شرایط سیاسی خاص ماوراءالنهر بود؛ این شرایط خاص، موضع هم‌گرایانه ماوراءالنهر و به دنبال آن فعال‌شدن دیپلماسی مردان سیاست را در ایران در پی داشت.

#### تغییر شرایط عمومی و تحول در مناسبات

جلوس امیرنصرالله (۱۲۴۲-۱۲۷۷ق) دوران جدیدی از مناسبات سیاسی میان ایران و ماوراءالنهر را رقم زد. در علت‌یابی این تغییر استراتژی، توجه به شرایط داخلی و بین‌المللی ما را به نتایجی می‌رساند؛ در عرصه داخلی نکته بسیار مهم در این قرن، حضور سه کانون قدرت در اطراف بخارا (خان‌نشین خوقند، خان‌نشین خیوه و افغان‌ها در جنوب) و منازعات امیرنشین بخارا با آنهاست که بخش اعظم حوادث سیاسی ماوراءالنهر را رقم زده است. در عرصه بین‌المللی و مناسبات سیاسی با کشورها نیز شرایط ماوراءالنهر بسیار نابسامان بود. سفیر محمدشاه قاجار در ملاقات با امیر، این شرایط را به‌خوبی گزارش می‌کند؛ او در ملاقات خود با نصرالله اشاره می‌کند که امیر بخارا با دوست‌محمدخان در کابل ارتباطی ندارد، با خان اورگنج و خوقند هم در جدال است، شهر سبز و حدود آن هم مخالف امیرند. با دولت‌های بزرگ مثل روس هم رابطه ندارند و روابط با انگلیس نیز بسیار تار است<sup>۱۰</sup> (زمانی، ۱۳۷۳: ۳۴)؛ لذا امر منحصر می‌ماند به دولت ایران که با همه این دول روابط سیاسی داشت. در واکنش به شرایط فوق امیرنصرالله دست به دو اقدام زد: نخست آنکه او توانست با تقویت ارتش و توسعه توپخانه و با اتکاء بر نیروی نظامی وفادار جدید که بخش قابل‌توجه آن از اسیران روس، ایرانی و دیگران بود (غفوراف، ۱۹۹۷: ۹۱۱)، از قدرت علما بکاهد و برای تمرکز قدرت خود تلاش دوباره‌ای آغاز کند (Ram, 1974: 29). اقدام دوم، نزدیک‌شدن به ایران و کسب حمایت از آن در شرایطی بود که از



حمایت‌های خارجی و داخلی بی‌بهره بود و از تحرکات روس و انگلیس علیه ماوراءالنهر نیز آگاهی داشت. نامه امیرنصرالله به محمدشاه قاجار مشحون از تلاش بخارا برای هم‌گرایی و جلب‌نظر دولت ایران است. امیر اذعان می‌دارد که «اسلام ما امروز قوت و شکوهی تازه به سبب توجه اولیای دولت ایران به هم‌رسانید. دشمنان باید بدانند که در مقابل ما قدرت تقابل نخواهند داشت. دودمان منغیت هرگز دست از ارادت و بندگی دولت ایران بر نمی‌دارند» (زمانی، ۱۳۷۳: ۳۶). الله‌قلی‌خان، خان خیوه نیز در جلوس محمدشاه قاجار چهل رأس اسب ترکمانی هدیه فرستاد (تکمیل همایون، ۱۳۸۳: ۷۹). در همین شرایط دولت ایران با علم به شرایط ماوراءالنهر هرات را محاصره کرد، اما دخالت انگلیس حرکت او را ناکام گذاشت. این اقدام موجب شد تا حاکم آن دیار که با خان خوارزم متحد شده بود (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳ الف: ۱۶۴۰/۳)، هیچ‌یک از اسیران ایرانی را مسترد نکند و درباره جلوگیری از عملیات، ترکمان‌ها دستشان بازماند که به کارهای خود در خراسان ادامه دهند (واتسون، ۱۳۴۸: ۲۹۷). باتوجه به شرایط جدید پیش‌آمده چندین سفیر بین دو دولت ردوبدل شد. در سال ۱۲۵۵ ق میرزارضای میزان آقاسی مهندس‌باشی به درباروالی خوارزم مأمور شد (اعتضادالسلطنه، ۱۳۹۵: ۵۱۱). در سال ۱۲۵۷ ق محمدعلی غفور روانه خوارزم شد تا درخواست بازپس‌گرفتن اسیران را مطرح کند که البته ظاهراً گفت‌وگوهای مکرر او با خان خیوه نتیجه رضایت‌بخشی در پی نداشت (سپهر، ۱۳۷۳: ۱۱۳/۲).<sup>۱۱</sup> بین سال‌های ۱۲۵۹-۱۲۶۰ ق نیز سفیر دیگری به بخارا اعزام شد؛ علت اعزام این سفیر در واقع پاسخ مثبت به اقدام امیرنصرالله منغیتی بود، امیر تلاش کرده بود تا اولیای دولت ایران تمهیدات او را قرین صدق بدانند و به سبب اتحاد مذهب و ملت، رعایت و حمایت او را لازم شمردند (زمانی، ۱۳۷۳: ۲۰). در پاسخ به این تلاش‌ها، نماینده‌ای از ایران اعزام شد. مأموریت نخست او گفت‌وگو درباره این نکته بود که خریدوفروش اسیران ایرانی در بازارهای ماوراءالنهر منافی شرع است. امیر بخارا، امیرنصرالله که از تحریکات انگلیس در دربار ایران خبرداشت، برای نشان‌دادن حسن نیت خود بیش از هزار اسیر و برده ایرانی مقیم بخارا را همراه سفیر روانه اوطان خویش ساخت (همان: ۳۷).

**۴. دور دوم واکنش حکومت قاجار به تنش‌های شمال شرقی و اسیران خراسانی**  
پس از محمدشاه و سفرای او که در عهد نصرالله برای بازگرداندن اسرا تلاش کردند، امیرکبیر برای نجات اسرای خراسانی رضاقلی‌خان هدایت را در ۱۲۶۸ ق به دربار بخارا و خوارزم اعزام کرد. او درباره اسرای ایرانی در خوارزم شرحی می‌دهد و تعدادشان را به

اندازه‌ای می‌داند که معتقد است اگر از جانب حکومت ایران تقویت شوند، می‌توانند بر خان خیوه خروج کنند (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۱۶). هدایت در دیدارش با خان خیوه، محمدمامین خان ازبک، از غارتگری و تجاوزات مرزی خوارزمیها در بلاد اسلامی شکایت می‌کند. خان در پاسخ، به افتاء علما استناد کرده، می‌گوید طبق نظر ایشان سبّ شیخین که اهالی ایران بدان مبادرت می‌ورزند، کفر و به فتوای مفتیان بخارا و خوارزم اخذ اموال و غارت و به اسارت بردن کفار لازم است. گفت‌وگوی دیپلماتیک هدایت و خان خیوه بار دیگر مروری است بر مکاتباتی که طیّ این چند قرن بارها تکرار شد. سفیر ایران در پاسخ به انتقاد از سبّ صحابه توسط شیعیان، از حکم پادشاهان، از جمله نادرشاه و آقامحمدخان قاجار و علما و فضلالی ایران، مبنی بر توقف آن سخن گفت. او ضمن اشاره به تجاوزات صورت گرفته به زوّار امام رضا که توسط ترکمانان به اسارت گرفته شدند و در بازار خیوه به فروش رسیدند، از خان می‌خواهد آنها را آزاد کند (همان، ۶۶-۷۲).

در دربار بخارا، سفیر ایران بر بحث اتحاد اسلام تأکید ورزیده، به خان می‌گوید که چنین رویکردی با اتحاد اسلامی و برادری دینی در تناقض و قبیح است و ثمر آن چیزی جز ضعف اسلام و غلبه کافران نیست. پاسخ امیر بخارا نیز در نوع خود جالب توجه است؛ او می‌گوید: خرید و فروش آنها از فتاوی من و آباء من نیست، بلکه علماء پیشین چنین فتوایی داده و عوام الناس نیز آن را معمول داشته‌اند و لذا توقف آن هم، منوط به این است که علمای ترکستان و ایران با هم شور کرده، آن را از میان بردارند (زمانی، ۱۳۷۳: ۳۲).<sup>۱۲</sup>

برای فهم و تحلیل رفتارهای سیاسی نسبت به ایرانیان در این زمان، باید به یک نکته توجه داشته باشیم که در این ارتباط با دو طیف مواجه‌ایم که باید سیاست‌ها درباره هریک از آنها به صورت جداگانه بررسی شود؛ طیف نخست، همان سرحدنشینان خراسانی هستند؛ از آنجاکه پس از تجزیه قلمرو خانات، ایران با خیوه مرز مشترک داشت، در صورت عدم تمایل حکومت بخارا تجاوزات مرزی از جانب این حکومت به ایران صورت نمی‌گرفت و تنها خیوه و قبایل ترکمن در این بخش فعال بودند و طیف دوم، شیعیان ایرانی که در دو قرن منتهی به این دوره، به بهانه‌های مختلف و عموماً اسارت در مرزها به ماوراءالنهر رفتند و یا به این سرزمین برده شدند و طبقه‌ای به نام ایرانیان را شکل دادند. گرچه تجاوزات مرزی از جانب بخارا در آن زمان صورت نمی‌گرفت، اما اسیران ایرانی در این امارت حضور داشتند و یا توسط خیوه به بازارهای بخارا برده می‌شدند.

#### ۴-۱. اوضاع مرزنشینان خراسانی

مقارن عهد امیرنصرالله که نوعی تغییر در رفتارسیاسی ماوراءالنهر مشاهده می‌شود (اواخر عهد محمدشاه)، خراسان شاهد فتنه سالارها بود که در نتیجه همدستی فتنه‌گران با قبایل ترکمن، علاوه بر ایجاد ناامنی در نواحی مرزی، مشهد به تصرف آنها درآمد و دولت محمدشاه نیز نتوانست کنترلی بر اوضاع داشته باشد. با روی کارآمدن امیرکبیر، اولیای دولت ایران بار دیگر اوضاع را به دست گرفته، امنیت را در خراسان برقرار کردند (مستوفی، ۱۳۸۴: ۶۸/۱). پس از امیرکبیر به دلیل سهل‌انگاری‌های میرزاآقاخان صدراعظم، ناامنی بار دیگر آغاز شد و خان خیوه حتی سرخس را هم گرفت. شاهزاده فریدون میرزا فرمانفرما، والی خراسان، در ۱۲۷۱ق با چند فوج و توپخانه به فکر دفاع افتاد و خان خیوه در این نبرد کشته شد (مستوفی، ۱۳۸۴: ۸۱/۱). در ۱۲۷۷ق حشمت‌الدوله، حاکم خراسان، در واکنش به دستبرد تراکمه آخال و مرو به نواحی خراسان، وارد جنگ سختی با آنها شد که نتیجه آن شکست سخت سپاه ایران بود. پس از این جنگ، دولت ایران دیگر درصدد لشکرکشی نیفتاد و هرگاه ترکمن‌ها در حدود ایران می‌تاختند، به‌نوعی از آنها جلوگیری می‌کردند (قاضیها، ۱۳۸۰: ۱۹). در تلاشی دیگر، دولت ایران ناگزیر شد تا برای برقراری امنیت در این منطقه از قبایل مهاجم در نواحی مرزی حمایت کند تا ترکتازی‌های آنها را در مسیر تجارت قراردهد؛ لذا مقرر داشت که از قوافل مروی و آخالی که از راه اتک گذر می‌کنند، به‌هیچ‌وجه گمرک گرفته نشود تا باعث تشویق تجارت شود (همان: ۲۰۲).

در بررسی گزارش‌های موجود نقش روس‌ها در جهت‌گیری مناسبات قابل‌توجه است؛ در شرایطی که در ۱۲۶۶ق سواحل دریای خوارزم/آرال به تصرف روسیه درآمده بود، خان خیوه و دیگر خوانین ماوراءالنهر و دولت ایران می‌توانستند در اتحادی سازنده از مرز و بوم خود دفاع کنند، اما محمدامین، خان خیوه، به مرو لشکر کشید و سلطان مرادمیرزا حسام‌السلطنه، والی خراسان، او را شکست داد (خورموجی، ۱۳۴۴: ۱۱۸/۲). دولت ایران نیز نامه تحریک‌آمیزی به امپراتوری روسیه فرستاده، رسماً از امپراطور خواست تا اقدام بازدارنده‌ای علیه ترکتازی‌های خیوه‌ای‌ها به مرزهای ایران انجام دهد. به دنبال این درخواست، امپراطور پذیرفت تا به سپاه ایران در این امر یاری رساند (قاضیها، ۱۳۸۰: ۲۰۷)، اما روس‌ها با این حمایت، پی‌گیر منافع خود بودند؛ لذا به صورت‌های مختلف ترکمانان و ازبکان را علیه حکومت مرکزی ایران تحریک می‌کردند. پیش از آخال دولت ایران برای توافق با ترکمن‌ها تلاش‌هایی به‌کارمی‌بندد، اما این تلاش‌ها همواره با کارشکنی روسیه روبه‌رو می‌شود (شمیم، ۱۳۴۲: ۱۹۰). جنگ‌های نابرابر روسیه با ایران و

تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمانچای هیبت و اقتدار ایران را در سراسر سرزمین‌های قفقاز و ماوراءالنهر کاهش داد و خوانین در دست اندازی بر خراسان جسور شدند. مشکل نواحی مرزی تا تصرف خیوه و معاهده آخال با فرازوفرودهایی همچنان ادامه داشت؛ در نتیجه این معاهده که در ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۱ برابر با ۳۰ شهریور ۱۲۶۰ برای تعیین مرزهای دو کشور در مناطق ترکمن‌نشین شرق دریای خزر میان روسیه و ایران منعقد شد، گرچه ایران بخش‌هایی از قلمرو خود را از دست داد، اما در نهایت امنیت در سرحدات شمال شرقی حاکم شد. اهالی شمال شرقی ایران از حضور ارتش روسیه در ماوراءالنهر عمدتاً راضی بودند. راه کاروان‌های مسافر و تجارت بین تهران و مشهد نیز که سابقاً مورد تهدید دائمی آلمان ترکمن‌ها بود، اکنون امن‌تر شده بود. مالیات خراسان به دولت مرکزی که در ۱۲۸۳ق پنجمین رقم بود، در ۱۳۰۲ق رقم سوم، پس از آذربایجان و فارس شد (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۳۲۵/۱).

#### ۴-۲. ایرانیان در ماوراءالنهر

در شهرهای بخارا و سمرقند و مناطق اطراف آن، محله‌هایی از ایرانیان مهاجر آزاد شکل گرفت که پایه‌گذار آنها ایرانیانی بودند که در قرن ۱۶م. ۱۰٪ به زور از مرو به این مناطق کوچانده شده بودند و بعدها با آمدن گروه‌های دیگر، از جمله اسرای خراسانی کامل‌تر شدند. این ایرانیان زبان و مذهب خود را همچنان حفظ کرده و به دلیل جمعیت زیادشان، از اهمیت زیادی برخوردار بودند. اشراف ازبک، ترکمن و تا اندازه‌ای قزاق، برده‌های ایرانی را در کشاورزی، دامپروری، پیشه‌وری و یا امور خانگی به کار می‌گرفتند. در قزاقستان تا پیش از الحاق به روسیه، صدها برده ایرانی وجود داشت. در خوقند هزار و در خیوه از ۱۳ تا ۱۸ هزار برده و برده آزاد شده وجود داشت. حاکمان ماوراءالنهر نیز برده‌های ایرانی را خریداری می‌کردند؛ برای مثال، امیران بخارا به‌طور منظم شمار زیادی از برده‌های ایرانی را برای خدمت در سپاه و دربار خود می‌خریدند (ماتوهیف، ۱۳۷۱: ۱۱۸). گویا از عهد امیرحیدر که تلاش برای انسجام سپاه آغاز شد، گروهی از ایرانیان توانستند وارد نظام شوند و بدین ترتیب، برخی از آنان به مقامات بالا راه یافتند. درباره حاکم قراکول<sup>۱۴</sup> (در عهد امیر نصرالله) گفته شده که او ایرانی و از افرادی بوده است که به دست ترکمانان اسیر شد. او در عهد امیرحیدر به دربار راه یافت و در عهد نصرالله مردی جلیل‌القدر شد (زمانی، ۱۳۷۳: ۳۱). در سده ۱۳/۱۹ق منصب قوش‌بیگی (وزیر اعظم) را در امارت بخارا به‌طور معمول مأمورانی از میان ایرانیان مهاجر و برده‌زاده که خوش‌خدمتی

کرده بودند، برعهده داشتند (ماتوهیف، ۱۳۷۱: ۱۱۹)؛ البته این امر همواره مورد انتقاد بخارائیان و حتی برخی از علمای روشنفکر آنها بود. احمد دانش با کنایه به قدرت‌گیری شیعیان در دستگاه سیاسی چنان دچار افراط می‌شود که حتی ورود روس‌ها و تصرف سرزمین اسلامی را به گردن آنها انداخته، می‌گوید که غضب الهی به واسطه به‌کارگماردن آنها شامل حال ماوراءالنهریان شده است! او در مقدمه کتاب خود بحث مفصلی درباره این گروه دارد و چنین گزارش می‌دهد که وقتی امیر مظفر این بردگان (ایرانیان) را برکشید، منصب وزارت عدلیه و امارت مالیه به دست آنها افتاد، اما آنها در این زمان همچنان تقیه می‌کردند (دانش، همان: ۲۴). در روزگار امیر عبدالاحد به دلیل سلطه روس‌ها و درگیری‌های دیگر امیر، شیعیان دلگرم شدند و آشکارا اظهار تشیع کردند. به تعبیر دانش، در این زمان اهل سنت از شیعیان می‌ترسیدند؛ چون در هر ولایتی حضور داشتند و امور دولتی را به دست گرفته بودند. استیلای روسیه هم به دلیل غلبه همین فرقه بود که مانند مار در آستین پرورش یافته بودند. او می‌گوید می‌توان گفت که نصف مردم بخارا شیعه مذهب شده بودند (همان: ۲۶)؛<sup>۱۵</sup> البته قدرت‌گیری شیعیان تنها در حوزه دیوان‌سالاری نبود، بلکه به اندرونی امیر نیز راه یافته بودند؛ به گونه‌ای که امیر نصرالله با یکی از اسیران ایرانی اهل قدمگاه ازدواج کرد؛ این زن که مادر امیر مظفر بود، در عهد امارت پسرش نظارت عالیّه حرم‌سرای امیر را برعهده داشت (وامبری، ۱۳۸۷: ۲۵۴).

به‌رغم چنین سیاه‌نمایی از جانب اندیشمندی چون دانش، صدرالدین عینی روابط میان این دو گروه را مثبت ارزیابی می‌کند و می‌گوید: گرچه گاهی میان شیعیان و اهالی سنی مذهب اختلاف روی می‌داد، اما حکومت منغیت با کاردانی رفع کدورت می‌کرد و آنها برادروار با یکدیگر زندگی می‌کردند (عینی، ۱۳۸۱: ۴۵). تنها رویدادی که نقطه تاریکی در مناسبات میان دو فرقه محسوب می‌شود، مربوط به حادثه مشهور ابتدای قرن بیست در بخارا است؛<sup>۱۶</sup> عینی این واقعه را اختلافی فرقه‌ای نمی‌داند، بلکه در تحلیل خود بر چند گروه به‌عنوان آتش‌افروز این نزاع تأکید دارد: گروه نخست، علمای متعصب که رواج کار شیعیان در این زمانه را نمی‌پسندیدند (همان: ۴۵-۴۷). گروه دوم، نظامیان بلندمرتبه بخاری بودند؛ آنان از اینکه امر وزارت و زکات و همچنین خزانه و دیوان‌ها همواره به دست طایفه ایرانی بود، ناخشنود و به دلیل رقابت سیاسی خواستار به زیرکشیدن آنها بودند. البته در برکشیدن دیوان‌سالاران ایرانی امرا نقش بسزایی داشتند؛ زیرا آنها به دلیل شرایط سیاسی خاص امارت و ماوراءالنهر (تجزیه سرزمینی و سلطه روسیه) اقتدار کمی

داشتند و به همین دلیل، در حکومت‌داری نیز به اقوام قبیله خود بی‌اعتماد بودند، اما چون ایرانیان بنا بر نفوذ اندک خود در امارت بخارا، هیچ‌گاه برای رسیدن به مسند امیری تلاش نمی‌کردند، امیران نیز سعی می‌کردند تا از آنها در مناصب مهم استفاده کنند. با روی کار آمدن وزیر ایرانی بسیاری از مناصب خرد نیز طبیعتاً به ایرانیان واگذار شد و کار آنها رونق گرفت (دانش، همان: ۲۵). گروه سوم، روس‌ها بودند که به دنبال بهانه‌ای برای تصرف کامل بخارا بودند. به‌نظر می‌رسید دو گروه در بهبود اوضاع امارت بخارا مؤثر بودند: نخست، اصلاح‌طلبان و گروه دوم دیوان‌سالاران ایرانی که با کفایت خود امور اداری را در دست داشتند.<sup>۱۷</sup> مهم‌ترین عاملی که می‌توانست در این میان بخارا را تضعیف کند، مخالفت‌های داخلی با جریان اصلاح‌طلبی و دیگری، درگیری‌های فرقه‌ای برای برافتادن رونق کار شیعیان ایرانی بود.

در کنار نکات ارزشمندی که از صدرالدین عینی و احمد دانش روایت شد، ارزیابی شرایط تاریخی نیز ما را در رسیدن به این نتیجه یاری می‌رساند که امرای آخر سلسله منغیت ارتباطات بسیاری با خارج از قلمرو خود داشته‌اند و گاه برای تحصیل و... مدتی در روسیه و یا مناطق دیگر اقامت داشته‌اند؛ لذا با گسترش فضای فکری ایشان شاهد تغییر در مواضع آنها درباره شیعیان هستیم (مقایسه بین سیاست امیر عبدالاحد و شاه‌مراد). نکته دیگر، خطر مستقیمی بود که از نزدیک، جامعه اسلامی این منطقه را تهدید می‌کرد و آن استعمار روس بود که در سال‌های آخر مورد بحث ما به‌طور کامل منطقه را تصرف کرده بود و از زمان امیر مظفر منغیتی، امیران بخارا صرفاً دست‌نشانده آنها بودند.<sup>۱۸</sup> طبعاً در چنین شرایطی که این سرزمین با خطر نابودی کامل همراه بود، وجود چنین اختلافات داخلی و دامن‌زدن به آنها همان چیزی بود که روس‌ها طلب می‌کردند. علاوه بر این، الغای بردگی در ۱۲۷۸ق و انعکاس و لزوم اجرای آن در مناطق تحت سلطه روسیه نیز می‌توانست عاملی برای بهبود اوضاع شیعیان باشد. گرچه تا انحلال حکومت تزاری همچنان بردگان در مناطق مختلف ماوراءالنهر حضور داشتند، اما امیر نمی‌توانست همچون گذشته بر آن تأکید داشته باشد.

نکته تأثیرگذار دیگر، طرح اتحاد اسلام<sup>۱۹</sup> بود که چند سالی از عمر آن می‌گذشت. گرچه این طرح در قلمرو عثمانی و در زمان عبدالحمید ثانی مطرح شد، اما تأثیرات خود را به‌واسطه تحصیل‌کنندگان بخارایی استانبول و روزنامه‌های ترکی این سرزمین بر جای نهاد و حکومت‌هایی که به امپراتوری عثمانی به‌عنوان قدرت بزرگ اسلامی می‌نگریستند و سلطان

آن را به‌عنوان خلیفه اعظم جهان اسلام پذیرفته بودند، طبیعی بود که با آن همگامی و همدلی داشته باشند و البته، حکام ماوراءالنهر نیز از این دست بودند.<sup>۲۰</sup>

##### ۵. نتیجه

در جست‌وجوی عملکرد حاکمان ماوراءالنهر در حوزه شمال شرقی ایران که چندین قرن محل مناقشه بوده است، شاهد روندی متفاوت در عهد منغیت - قاجار هستیم. تعدیات و تجاوزاتی که با سیاست‌ورزی‌های نادرشاه در آستانه توقف قرارداشت، با ظهورشاهمراد منغیتی ازسرگرفته شد. آنچه از گزارش‌های موجود دانسته شد، این است که رویکرد خصومت‌آمیز شاهمراد به شیعیان، بیشتر از آنکه با هدف توسعه‌طلبی و دست‌اندازی به قلمرو ایران باشد، راه‌حلی برای برون‌رفت از مشکلات داخلی امیرنشین بود. این مشکلات که عموماً در دو حوزه مشروعیت‌بخشی به حکومت و مسائل اقتصادی قابل‌بررسی است، در حملات به قلمرو ایران تا حدودی مرتفع می‌شد؛ البته با سامان‌یافتن اوضاع داخلی، بی‌توجهی به شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای، بحران دیگری را برای ماوراءالنهر پیش آورد که امرای بعدی برای حل آن تصمیم گرفتند با ایران راه صلح و دوستی را در پیش گیرند و دولت ایران نیز در پی این فرصت، تلاش‌هایش را برای حل مشکل مرزی خود و سرنوشت اسیران ایرانی شدت بخشید.

آنچه در نتیجه این مطالعه بدان دست یافتیم، آن بود که مجموعه عواملی در کنار تلاش‌های دولتمردان ایرانی سبب قطع تجاوزات مرزی و بهبود اوضاع شیعیان ایرانی در ماوراءالنهر شد. پس از رقابت میان روس و انگلیس برای سلطه بر این منطقه، امپراتوری روسیه بر بخش وسیعی از آن سلطه یافت و در کنار تحت‌الحمایه ساختن امیر بخارا و خیوه، سعی داشت قوانین خود را در مناطق مفتوح به‌اجرا درآورد که ازجمله این قوانین، آزادی اسرا بود.

نواحی مرزی پیرو معاهده آخال آرام شد. رقابت‌های سیاسی درون‌خاندانی منغیتیان، کردانی و کفایت ایرانیان در کنار جنبش اتحاد اسلام در بهبود وضعیت ایرانیان مهاجر و فضای فکری نخبگان نسبت به آنها تأثیر بسیاری داشت.

### پی‌نوشت

۱. ماتوه‌یف، آ. م.، «تاریخچه حضور ایرانیان مهاجر در آسیای مرکزی در نیمه دوم سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰ م»، ترجمه محسن شجاعی مهر، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره اول، ش ۳ (Isc)، ۱۱۷-۱۵۰، زمستان ۱۳۷۱.
۲. سیف‌الله ملاجان و سیدناصر موسوی، «سنیان و شیعیان بخارا؛ از نزاع تا هم‌گرایی»، فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ/اسلام، سال شانزدهم، شماره چهارم، شماره مسلسل ۶۴، ۱۰۵-۱۳۷، زمستان ۱۳۹۴.
۳. البته مورخ ماوراءالنهری این ماجرا را به‌گونه دیگری روایت می‌کند؛ او می‌گوید در پایان سفر شاهمراد به مشهد شاهرخ، حاکم آنجا، به هرات متواری شد و اهالی شهر تسلیم شدند. امیر برای آنجا حاکمی تعیین کرد و شعار سنت و جماعت در آن دیار شایع شد (بوستانی، ۱۳۸۸: ۶۸-۷۶). در عهد محمدشاه نیز گزارشی از حمله و قتل و غارت به قدمگاه موجود است (زمانی، ۱۳۷۳: ۲۵).
۴. از مالیات دیوانی املاک و مستقالات بخارا، نصف صحیح، خالصه دیوان بود؛ از این نصف، نیم آن، از آن خواجهگان جویبار بود که یک دینار هم مالیات پرداخت نمی‌کردند که ظاهراً دلیل این امر بیماری شاهمراد و نذر او بود (زمانی، ۱۳۷۳: ۶۴). مشابه همین نذر را محمدخان شیبانی برای جلب قلوب علما انجام داد.
۵. وزیر اعظم.
۶. قاضی‌الفضات.
۷. «ایشان» عنوانی برای بزرگان صوفی در ماوراءالنهر است.
۸. این ناآرامی‌ها که چندین قرن تداوم داشت به‌شدت از شمار جمعیت شمال شرق ایران کاسته بود (وامبری، ۱۳۸۰: ۳۱۰).
۹. برای به‌اسارت گرفتن، به دنبال بهانه‌ای مشروع می‌گشتند و آن هم تشیع بود. گاه ناگزیر بودند که حيله شرعی به‌کاربرند؛ لذا هندوها، یهودیان و یا حتی مسلمانان سنی را وادار می‌ساختند که به تشیع اقرار کنند، سپس تمام اموال آنها را غارت کرده، حق بردگی برایشان قائل می‌شدند و بر سرشان منت می‌گذاشتند که از سقوط و پستی نجاتشان داده‌اند (کستنتکو، ۱۳۸۳: ۲۵۹).
۱۰. زیرا امیرنصرالله معتقد بود انگلیسی‌ها کمر همت بر خرابی ملک او بسته‌اند و پیوسته در تلاش‌اند تا خوانین را علیه او تحریک کنند.
۱۱. در سال ۱۲۵۷ عده‌ای از ترکمانان به قصد غارت قافله زوار مشهد آمده بودند، در حوالی آن شهر از قضا با محمدولی‌خان، برادرزاده آصف‌الدوله، والی خراسان مواجه شدند که او و همراهانش را اسیر کرده، به مرو بردند. آصف‌الدوله که در بازپس گرفتن برادرزاده اش ناکام ماند، واقعه را به محمدشاه گزارش داد. شاه قاجار شخصی به نام محمدعلی غفور را روانه خوارزم کرد تا هم درخواست بازپس گرفتن اسیران را داشته باشد و هم عصبانیت محمدشاه را از چنین پیشامدهایی با خان خیوه بازگوید (سپهر، ۱۲۷۳: ۱۱۳/۲).
۱۲. به‌نظر می‌رسد که اختلاطی بین گزارش سفیر ایران در عهد محمدشاه و رضاقلی‌خان در عهد ناصری در منابع صورت گرفته باشد؛ زیرا متن گزارش‌شده در هر دو روایت عیناً تکرار می‌شود.



پژوهشهای علوم تاریخی، سال ۱۱، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸ / ۱۷

۱۳. در تاشکند، به عنوان یکی از مراکز مهم، جمعیت ایرانی نسبتاً چشمگیری حضور داشت؛ لذا مدرسه‌ای برای ایرانیان ساخته شد. این مدرسه با همت سردار سپه و با حضور معاون جنرال کنسولگری ایران در شهر تاشکند در ۱۳۰۳ ق افتتاح شد. چنین مدرسی در شهرهای مهم دیگر در مرو و خیوه نیز وجود داشت (علی صوفی، لرستانی و رضانی، ۱۳۹۳: ۹).
۱۴. قراکول از شهرهای بزرگ بخاراست.
۱۵. وامبری نیز می‌گوید: خون ایرانی در عروق مردم بخارا جریان دارد؛ زیرا دو ثلث اهالی بخارا را ایرانی، مروزی و تاجیک تشکیل می‌دهند (۱۳۸۷: ۲۵۱).
۱۶. منظور، فتنه شیعه و سنی در بخاراست که موجب کشته شدن بسیاری شد.
۱۷. وامبری می‌گوید: حضور ایرانیان موجب شده تا مختصر جنبش و آثار حیاتی در این شهر پدیدار شود (وامبری، ۱۳۸۷: ۲۵۱).
۱۸. برای اطلاعات بیشتر ن. ک: غفوراف، ۱۹۹۷، جلد ۲.
۱۹. برای اطلاعات بیشتر ن. ک: امیر اردوش، ۱۳۸۴.
۲۰. ن. ک: (فطرت، ۱۹۹۲: ۲).

## منابع

- اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، جلد ۳، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ الف.
- \_\_\_\_\_ المائر والائثار، ویراستار ایرج افشار، جلد ۱، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ ب.
- \_\_\_\_\_ اکسیر التواریخ، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران، اساطیر، ۱۳۹۵.
- امیر اردوش، محمدحسین، تأملی بر مسئله وحدت اسلامی از دیرباز تا دیروز (با تکیه بر جنبش اتحاد اسلام)، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۴.
- بخارایی، شمس، تاریخ بخارا، خوقند، کاشغر (در شرح حکمرانی امیرحیدر در بخارا، محمدعلی خان در خوقند و جهانگیر خواجه در کاشغر)، تصحیح محمداکبر عشیق، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۷۷.
- بوستانی بخارایی، میرزا عبدالعظیم، تحفه شاهی، تصحیح نادره جلالی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۸.
- تکمیل همایون، ناصر، خوارزم، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۳.
- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، تصحیح حسین خدیوچم، تهران، زوار، ۱۳۴۴.
- دانش، احمد، معیار التمدین (نسخه سیریلیک)، تصحیح علیقل دیوانقولوف و نصرالله ذاکراف، دوشنبه، ایرگراف، ۲۰۱۰.
- سامی، عبدالعظیم، تاریخ سلاطین منغیته، ترجمه و ایضاحات ل. م. پیفانوا، مسکو، آکادمی فن‌های رس، ۱۹۶۲.
- سپهر، لسان‌الملک، ناسخ التواریخ، تهران، میرباقر تهران‌ی، ۱۲۷۳ ق.
- سفرنامه بخارا، تصحیح حسین زمانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳.
- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۲.

۱۸/ اوضاع سرحدنشینان و شیعیان خراسانی در مناسبات سیاسی منغیتیان و قاجارها (۱۱۹۹-۱۳۴۲ق)

- زرگری نژاد، غلامحسین، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه؛ عصر آقامحمدخان*، تهران، سمت، ۱۳۹۵.
- زمانی، حسین، «قاجاریه و خانات خیوه و بخارا»، *ایران شناخت*، ش ۹، ۲۲۲-۲۴۷، تابستان ۱۳۷۷.
- علی صوفی، علیرضا، صفدر لرستانی و آرزو رضوانی، «تاسیس انجمن‌های خیریه و مدارس ایرانی در عشق‌آباد و تاشکند در دوره قاجار»، *پژوهش‌های تاریخی*، سال پنجاهم، دوره جدید، سال ششم، ش ۲ (پیاپی ۲۲)، ۱-۱۸، تابستان ۱۳۹۳.
- کنستنتکو، شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی در آن، ترجمه مادروس داود خانف، تصحیح و تحشیه غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- فطرت، عبدالرئوف، مناظره، دوشنبه، دانشگاه ملی تاجیکستان، ۱۹۹۲.
- فریزر، جیمز بیلی، *سفرنامه معروف به سفر زمستانی*، ترجمه منوچهر امیری، تهران، توس، ۱۳۶۴.
- قاضیها، فاطمه، *اسناد روابط ایران و روسیه از دوره ناصرالدین شاه تا سقوط قاجاریه*، تهران، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۰.
- عینی، صدرالدین، *تاریخ انقلاب فکری در بخارا*، تهران، سروش، ۱۳۸۱.
- غفوراف، باباجان، *تاجیکان*، دوشنبه، عرفان، ۱۹۹۷.
- ماتوه‌یف، آ. م.، «تاریخچه حضور ایرانیان مهاجر در آسیای مرکزی در نیمه دوم سده ۱۹ و آغاز سده ۲۰»، ترجمه محسن شجاعی، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره اول، ش ۳، ۱۱۷-۱۵۰، زمستان ۱۳۷۱.
- مستوفی، عبدالله، *شرح زندگانی من*، جلد اول، تهران، زوار، ۱۳۸۴.
- ملکم، سرجان، *تاریخ ایران*، ترجمه اسماعیل حیرت، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۳.
- واتسون، رابرت گرانت، *تاریخ ایران از ابتدای قرن نوزدهم تا ۱۸۵۸*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- وامبری، آرمینیوس، *تاریخ بخارا از کهن‌ترین روزگار تاکنون*، ترجمه سیدمحمود روحانی، تهران، سروش، ۱۳۸۰.
- \_\_\_\_\_ *سیاحت‌نامه درویش دروغین در خانات آسیای میانه*، ترجمه فتحعلی‌خواجه نوریان، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- هدایت، رضاقلی‌خان، *روضه الصفای ناصری*، جلد ۹، قم، کتابفروشی مرکزی، ۱۳۳۹.
- \_\_\_\_\_ *سفارت‌نامه خوارزم*، به کوشش علی حضوری، تهران، طهوری، ۱۳۵۶.
- Ram, Rahul, *politics of central asia*, London, curzon press, 1974.